

راهکار های رسیدن به جمهوری مدرن و لائیک

فرهنگ قاسمی

مقدمه

هر جامعه برای دستیابی به اهداف معین خود، از نیروی محرکه ای برخوردار است که تضادهای بر سر راه خود را به کنار بزند و فاصله اش را با اهدافش کمتر بکند تا بدان اهداف برسد.

از ارسطو تا بیل گیت همه بر این باورند که انتظام دادن به این نیروی محرکه و اداره کردن این فرایند سیاست است. در این روند ادغام اخلاق در سیاست می تواند آن اجتماع را به سوی مناسبات انسانی و امنیت و رفاهیت بهتری برساند. هر روز که میگذرد این واقعیت تلخ بیش از پیش نمایان می گردد که سیاست و تدابیر اجتماعی اگر با اخلاقیات انسانی عجین نشده باشند، جامعه به قهقرا خواهد رفت. از آنجا که همه کشمکش ها و کوشش های سیاسی برحسب طبیعت و مادیات و طبق احوال انسان ها در جهت تحصیل قدرت و جاه و مقام انجام میشوند قوانین، چارچوب بندی های تشکیلاتی، استراتژی های و حد و مرزها، قواعدی هستند تا ارزش های مدرن جامعه مدنی و اخلاقیات نیک انسانی، در میدان نبرد سیاسی، در بالاترین رتبه قرار بگیرند. در این تلاش ها و کشمکش ها پیوسته تسلط طلبی ها، حيله ها، زورگویی ها و پنهان کاری هائی وجود دارند که بایستی آنها را با مقاومت و خیزش های انسانی خنثی کرد تا منش های اخلاقی و ارزش های مدرن جامعه مدنی جای شهوت قدرت و تسلط جوئی رهبران را بگیرند.

جمهوری اسلامی ایران نه تنها از این تسلط جوئی و بی اخلاقی مستثنی نیست، بلکه به جهت حکومت دینی و نه هر دینی، بلکه دین اسلام که ریشه های دستورات و رسومات و قواعد آن از سنت های موجود در قبایل عقب مانده و انتقامجو آب خورده اند و در طول تاریخ از فرایند تحول بهره نبرده اند، در یکی از بالاترین رده های استبداد و واپسگرایی اجتماعی قرار دارد. برای همین خیزش علیه این رژیم جبار و نابود ساختن آن کمک به مردم ایران و انسانیت است.

امروز که مملکت ما در چهار سوی مخاطرات، خشونت و جنگ غوطه ور شده است، مخالفین رژیم با اینکه در جستجوی راه حل هایی برای کنار زدن

آن هستند، اما متأسفانه تاکنون توفیقی نیافته اند. در زیر به بخش هایی از عدم کامیابی اپوزیسیون می پردازیم و کوشش می کنیم راهکارهایی را برای دست یافتن به یک جمهوری مدرن و لائیک مورد دقت قرار دهیم.

«میوپی» اپوزیسیون

اپوزیسیون ایران سال هاست از بیماری «میوپی» (۱) رنج می برد و متأسفانه دامنه این بیماری هر روز، با پیدا شدن افرادی که اعتقادی به اصول و مبانی اخلاقی علم سیاست ندارند و سیاق مدبرانه کنشگری سیاسی و اجتماعی را رعایت نمی کنند، گسترش بیشتری پیدا می کند.

نزدیک بینی در محافل مخالفین جمهوری اسلامی از سالهای بعد از انقلاب و اساساً از این تفکر سرچشمه گرفت که در آن سال ها کسی باور نمی کرد آخوند ها بتوانند به مدت طولانی بر سر قدرت بمانند. سال های بسیاری رهبران اپوزیسیون پیام می دادند تا شش ماه دیگر، تا یک سال دیگر رژیم سرنگون خواهد شد. این رفتار نزدیک بینانه پس از نزدیک به چهار دهه، نه تنها هنوز از بین نرفته بلکه برعکس رشد هم پیدا کرده است. در نوشته ای بیش از ۱۰ سال پیش تحت عنوان «اپوزیسیون نیاز به «ویزیون» و نوآوری دارد» (۲)، به این موضوع پرداخته شده است. امروز چیزی عوض نشده تا جایی که من اطلاع دارم، اپوزیسیون در داخل و در خارج چشم انداز و «ویزیون» مشخصی برای آینده ایران ترسیم نکرده است. با این منشا نه تنها جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه خواهد داد تازه اگر هم بیفتد مشکلات اساسی بدون پاسخ و راه حل خواهند ماند.

وابستگی به قدرت ها خارجی

چندی پیش دوست تازه ای در یکی از جلسات، حتماً از روی صداقت، میگفت بدون کمک خارجی نمیتوان این رژیم را سرنگون کرد! فرصت نشد تا به او بگویم این نظر غلط است. غلط است زیرا وقتی خارجی کمک کرد بدون شک می خواهد مهمیز خود را بر شما بیندازد و آنرا نگهدارد. دوم و مهمتر این است که این کشور های خارجی که شما انتظار کمک از آنها دارید بیهوده به کسی کمک نمی کنند. اصولاً در سیاست، به ویژه در سیاست غرب چنین فرهنگی وجود ندارد، هر کمکی باید بازگشتی داشته باشد. کسی که چنین تعهدی را قبول کند نسبت به مردم ایران خیانت کرده است. سوم اینکه، خارجی ها یعنی همین

کشورهایی که شما چشم به کمک آنان دارید خود در بحران های شدید اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و محیط زیستی گرفتارند. وانگهی علت اساسی این بحران ها و دشواری ها در این است که رهبران این کشورها، رهبران واقعی آنها نیستند و بیشتر بازیچه دست کسانی هستند که به وسیله ی لابی های قدرت های جهانی و با ابزارهای سرمایه داری و نفوذ احزابی که هویت و استقلال واقعی خود را از دست داده اند بر سر کار آمده اند. چنین رهبرانی نمیتوانند اقدامات استراتژیک واقعی داشته باشند و در راه آن گام های اساسی بردارند. در واقع استراتژی های اصلی این افراد کسانی هستند که آنها را بر روی کار می آورند، آنها فقط با قول های انتخاباتی و تبلیغاتی رای کسب میکنند، سپس مرتب دست به تبلیغات می زنند تا موقعیت خود را نگهداری کنند.

چهارم، اگر قرار است تغییراتی در ایران به وجود بیاید باید به نیروی بیدار اپوزیسیون و مردم ایران متکی باشد و هرگونه کمک خارجی را باید رها کرد. با کارمندان و حقوق بگیران امریکا و روسیه و اروپا و اسرائیل و عربستان و ترکیه و اصولا با کمک خارجی از زیر یوغ استبداد نمیتوان رها شد. بزرگترین شاهد این گفته وضعیت تاسف بار کنونی اپوزیسیون است که در گستره آن کسانی ظهور میکنند و از مطبوعات و رادیوها و تلویزیون ها و گروه های مجازی و وسایل ارتباط جمعی مدرن که از ابزارهای اصلی تبلیغات محسوب می شوند، استفاده و در مورد هر امری اظهار نظر و غلو می کنند تا نظراتشان جالب تر جلوه پیدا کند و در اثر آن کینه یا شوق مردم را دامن بزنند و از خود قهرمانی افسانه ای بسازند و گروهی از مردمان را شیفته خود کرده و با قول و وعده برای خود وجهه و سودی کسب نمایند. این قبیل افراد اپوزیسیون با امید آفرینی های صوری و با وابستگی به قدرت های خارجی اعتماد و ایمان به مبارزه را در مردم خدشه دار میسازند.

مبارزه در رژیم ، مبارزه با رژیم

در سپهر اپوزیسیون خارج از کشور به طور کلی دو جریان یا دو نحله بزرگ مشاهده می شود که هر کدام برای خود حقانیت تغییر رژیم قائلند، اما چون همگون نیستند این حقانیت به جای اینکه نزدیکی به وجود آورد خود موضوع عدم توافق گردیده و به صورت سلاح مبارزه مورد استفاده طرفین قرار می گیرد.

یکی جریانی است که اعتقاد دارد با دست زدن به اصلاحات از داخل خود

رژیم می توان تغییراتی را در جمهوری اسلامی به وجود آورد که خواست های ملت ایران را پاسخگو باشند. دومی شامل جریانی می باشد که اعتقاد دارد از داخل این رژیم به دمکراسی و آزادی و به یک جامعه مدرن که در آن جدایی دین و دولت رعایت شود نمی توان دست یافت. چون خود را از نحله ی اول نمی دانم بنابراین به خود اجازه نمی دهم در مورد راهکار های آن گروه اظهار نظر بکنم. اما با وجود این لازم می دانم در باره این نحله دو مورد را یادآوری کرده باشم. یکم، برای اینکه این گروه بتوانند از طریق رژیم کنونی به هدف خود برسند طبیعتاً باید قوانین جاری کشور جمهوری اسلامی را رعایت کرده و محترم بشناسند و در چهارچوب آن عمل کنند. دوم آنکه با این روشی که نحله ی اول انتخاب کرده است نباید دشمنی داشت و نباید سعی کرد آنها را تخریب نمود و اصل را باید بر این گذاشت که در جامعه روش های مختلفی برای مبارزه با یک رژیم استبدادی وجود دارند و انسان ها بر اساس شناخت و موقعیت خودشان و تجربیاتی که در زندگی سیاسی کسب کرده اند راهی را انتخاب می کنند که از نظر وجدان سیاسی خودشان درست باشد. بنابراین باید اجازه داد که آنها کار خودشان را بکنند. نحله دوم هم باید کار خودش را به شکلی که خود تشخیص می دهد، در امر مبارزه با رژیم سامان داده و به سرانجام برساند. در اینجا نیز باید از نحله اول خواست که در کارهای نحله دوم دخالت نکرده و از حقانیت او که نابودی رژیم جمهوری اسلامی است، به عنوان سلاح علیه او استفاده نکند. در واقع می خواهم بگویم که هر دو نحله باید آزادانه و فرای ناهمگونی حقانیت شان، بتوانند در راه و هدفی که دارند گام بردارند. با کلامی که در حرف آخر این پیشنهاد خواهم نگاشت خواهیم دید شاید این دو نحله در مرحله ای مددکار یکدیگر قرار بگیرند.

جمهوری اسلامی رفت!

حال راهکار هایی را با شما به مشارکت میگذارم که نحله دوم باید در دستور کار خود قرار دهد.

بی تردید کسانی که با رژیم شاه مبارزه کرده اند به خوبی به یاد دارند که ما بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ گفتیم شاه سلطنت کند که بی فایده بود. او خواست حکومت کند. یعنی هم در قوه قانونگذاری، هم در قوه اجرائی و هم در قوه قضائی دخالت می کرد، سیستم تک حزبی رستاخیز را درست کرد و گفت هر کس نمی خواهد عضو آن شود از مملکت برود. ما ماندیم، بعد گفتیم شاه باید برود و مبارزه کردیم، تا اینکه به دنبال همه ی اتفاقات و مبارزاتی که به شکل

های مختلف و در مراحل گوناگون در ایران در آن سالها انجام گرفت، سرانجام در سال ۵۷ انقلاب اتفاق افتاد و روزی روزنامه ها نوشتند "شاه رفت".

شاه رفت، اما دقیقا که هیچ، تقریبا هم نمی دانستیم چه چیزی باید بیاید و جانشین رژیم پادشاهی بشود. به مدت ۲۵ سال گفتیم شاه برود، اما هرگز به درستی نگفتیم که چه بیاید. چند دسته شدیم. شاه رفت و همه دیدیم که خمینی آمد و وعده هایی داد که هر روز تغییر می کردند، زیرا آخوند خمینی اگرچه حکومت اسلامی می خواست اما از برنامه ریزی و کشورداری هیچ نمی دانست و طمع قدرت داشت. روشنفکران دینی و حزب توده و اقمارش، به خدمت آخوند درآمدند و کار پردازی کردند تا او بر جامعه تسلط پیدا کند، در این ماجرا توده مردم هم سردرگم و بی برنامه بسیج شده بودند، شعار های آنها را طوطی وار دنبال می کردند. آنان با چهره انقلابی و به نام انقلاب دست به هر اقدامی زدند، محاکمات انقلابی، تیرباران های انقلابی پشت سر هم انجام گرفتند، دانشجویان خط امام با سفارت گیری قوانین بین المللی را زیر پا گذاشتند، زندان ها که در اثر انقلاب از مخالفین خالی شده بود دوباره پر شدند و شکنجه ها ابعادی چند برابر پیدا کردند. برخی گفتند حکومت اسلامی بهترین حکومت هاست گروهی به این راه رفتند. برخی دیگر گفتند اسلام خوبست اما ولایت فقیه خوب نیست عده ای دیگر هم به این یکی راه رفتند. عده ای دیگر که تعداد آنها کافی نبود، خواستار یک حاکمیت ملی مبتنی بر دموکراسی و آزادی و عدم وابستگی شدند حرفشان گوش شنوایی نداشت و خودشان هم برنامه نداشتند، قربانی آزادی خواهی گردیدند. این دو نقصان بزرگ یعنی عدم کفایت در برقراری ارتباط با توده مردم از یک سو و عدم لیاقت در آماده کردن یک برنامه اجتماعی دقیق از سوی دیگر، آنها را به گوشه ای انداخت. زمانی نگذشت حکومت اسلامی به ولایت فقیه تبدیل گردید و دمار از روزگار چپ، راست، میانه و هر معترض دیگر از کارگر و دهقان و تا روشنفکر و دگر اندیش درآورد. آخوند تحت حاکمیت ولایت فقیه شروع به حکومت کرد و حکومت میکنند و حقوق ملت ایران را بی محابا زیر پا میگذارد.

اما ما به عنوان طرفداران مدرنیته و لائسیته اگر به عقاید خود وفادار باشیم چاره ای به جز مخالفت سرسختانه با رژیم جمهوری اسلامی نداریم و به ناچار خواستار از بین رفتن آن هستیم. این حقانیت ماست.

در اینجا وارد این مقوله نمی شویم که این رژیم به چه شکل می افتد

و یا به شکل باید بیفتد. اما فراموش نمی کنیم که نحوه افتادن رژیم در ساختن نظام آینده ایران بسیار مهم می باشد و بر اساس تغییرات و تحولاتی که در دوره گذار از جمهوری اسلامی به وجود می آید سامانه و چهارچوب رژیم آینده چیده خواهد شد. باز خوب است تکرار کنیم، ما به عنوان طرفداران مدرنیته و لائیسیته هیچ علاقه ای به خشونت و سرنگونی رژیم با توسل به شیوه های قهرآمیز نداریم و علاقمندیم که این حکومت جبار در شرایطی از بین برود که کمترین صدمات و لطمات به کشور و به مردم ایران و منطقه وارد شود و در این راه کوشا هستیم.

سه پرسش اساسی

ما به عنوان اپوزیسیون نحله ی دوم که از نظر کمیت و چه بسا هم از نظر کیفیت ناچیز نمی باشیم اما اشکال بزرگی در کار ما است که تکه تکه و پراکنده هستیم و هنوز نتوانسته ایم نیروهای خود را به حول یک برنامه مشخص واقعی و عملی جمع کنیم. می گویم رژیم باید سرنگون شود. فکر کنیم امروز جمهوری اسلامی افتاد، آن بخش از اپوزیسیون ایران که بتواند چشمانداز مشخصی از فردای ایران را به دقت و با شفافیت ارائه دهد، به جای اقدامات لحظه ای و عملیات موردی، به مسائل راهبردی بیا ندیشد، تاکتیک هایش را برای استراتژی خود آماده و بدان عمل کند، خواهد توانست برای آینده ی ایران مفید واقع شود. راهکارهای این اپوزیسیون باید راهبردی باشند یا به اصطلاح قدما تاکتیک ها باید در خدمت استراتژی عمل کنند. ما به عنوان نحله دوم که خواستار نابودی رژیم جمهوری اسلامی هستیم، اگر استراتژی نداشته باشیم تاکتیک به درد نمیخورد، و در این صورت در واقع تاکتیکی هم نداریم. اگر استراتژی نداشته باشیم برنامه ریزی نکرده ایم. اگر استراتژی نداشته باشیم نیروی مادی و غیرمادی را برای سازندگی فراهم نساخته ایم، اگر استراتژی نداشته باشیم رژیم از ما جلوتر عمل خواهد کرد. کما اینکه در حال حاضر در چنین وضعیتی هستیم و فقط به عملیات واکنشی می پردازیم.

پس پرسش نخست این است که ما چه می خواهیم؟ باید برای این پرسش اساسی پاسخی اساسی داشته باشیم، با پاسخ به این پرسش برای ما روشن خواهد شد که در آن روزی که رژیم می افتد ما تا کجا آمادگی داریم که در سازندگی کشور مشارکت کنیم و در راستای اهداف خود در برنامه های آتی کشور اثرگذار باشیم. به عبارت دیگر ما می دانیم که می خواهیم رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود باید نیز بدانیم به جایش چه می خواهیم و اگر می دانیم باید آن را به طور مشخص تنظیم

و آماده کنیم و به مردم ارائه دهیم.

پرسش دومی را که این نحله باید بدان پاسخگو باشد، این است که با چه کسانی می خواهد برای ساختن جامعه فردا همکاری کند. به طور طبیعی نخستین پاسخی که برای این سوال می توان در نظر گرفت این است که جامعه فردا باید با اتکاء به نیروی ملت اصلاح و ساخته شود. اما این پاسخ به تنهایی کافی نیست. زیرا برای ساختن یک جامعه، بی تردید نیازمند افراد متعهد و متخصص در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مدیریتی و ... هستیم. به عبارت دیگر باید یک اکیب متخصص و کاردان و متعهد، با توجه به اصول و ضوابطی برای سازندگی کشور به شکل هم پیمان و به هم بسته وارد عمل شود. این همبستگی را باید امروز به وجود آورد، فردا دیر است. اگر امروز نتوانیم به طور روشن و واقع بینانه همراهان، هم پیمانان، همکاران و همگامان آینده خود را مشخص کنیم طبیعتاً آن روز موعود با مشکلات بزرگی روبرو خواهیم شد. بنابراین ضرورت پیدا می کند که ما به امر ایجاد همراهی، همگامی، همکاری، همگرایی، اتحاد و همبستگی با همه کسانی که قادرند بعد از افتادن رژیم در سطوح مختلف مدیریت جامعه و اداره کشور، در کنار هم قرار بگیرند و با هم تلاش کنند، بپردازد.

واقع بینی در اتحاد نخستین شرط است. نباید فراموش کنیم سالهاست که بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی به دنبال اتحاد های بزرگ هستند و می خواهند همه را با هم در زیر یک سقف بزرگ متحد کنند؛ اما متاسفانه تا کنون به نتیجه ای نائل نیامده اند. باید از تجربیات این چند دهه گذشته متوجه شده باشیم که چنین کاری، یعنی جمع کردن همه، دور از واقعیت بوده و امکان پذیر نیست. به درستی به خاطر دارم که شاپور بختیار که جانش را در راه مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی گذاشت، می گفت "برای برانداختن رژیم خمینی حاضرم با شیطان هم اتحاد کنم". این خواست غیر واقعی، نه تنها اتحادی را به وجود نیآورد، بلکه موجبات بی راهه رفتن را نیز فراهم کرد و بختیار جانش را در این سودا گذاشت و رفت. در دهه های اخیر دیگرانی را هم که به مراتب از او کم اهمیت تر بودند می توان نام برد که به دنبال اتحاد های بزرگ بودند و به نتیجه ای نرسیدند. از سوی دیگر مشاهده می شود که تعداد گروه ها و دسته های کوچک که هر کدام مدعی به وجود آوردن آن اتحاد بزرگ هستند هر روز توسعه پیدا می کند و متاسفانه اکثریت آنها پس از مدتی کوتاه با شکست مواجه می شوند و از آن هدف اتحاد بزرگ هسته کوچکی بیشتر به جای نمی ماند. با توجه به تجربیات شاید درست این باشد که به جمع آوری

هسته های کوچک اما همگرا و جمع کننده که بتوانند در بلند مدت با هم همکاری کنند، پردازیم.

سومین پرسشی را که باید مورد توجه قرار بدهیم و برایش پاسخ پیدا بکنیم تدابیر مربوط به نحوه کشورداری است که با تعیین راهبردی مناسب برای دست یافتن به راهکارهای درست، بایستی از آن جمله به پرسش های زیر پاسخ داد: چگونه می‌خواهیم نظام آینده ایران را انتظام بدهیم؟ ساختار دولت آینده ایران چگونه باید باشد؟ روابط قوا بر چه اساسی باید نظم بگیرند تا دموکراسی و آزادی و لائیسیته برقرار شوند؟ وضعیت مطبوعات، روزنامه ها، احزاب و روابط ارتباطاتی مجازی، به چه شکل و در دست چه کسی باید باشد؟ در جمهوری ایران پاسخ ما نسبت به معضل عدم تمرکز قوا و مشارکت اقوام در امور خود و امور کشوری جمهوری ایران و دموکراسی اجتماعی چیست؟ نقش و رسالت قدرتی که می‌خواهد حکومت بکند در برابر مطالبات و جنبش های اجتماعی چگونه می‌باشد؟ حاکمیت ملی را چگونه باید برقرار کرد؟ در شرایط امروز جهان، استقلال و عدم وابستگی را چگونه باید تعیین و تعریف کرد و بدان عمل نمود؟ سیاست های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روابط خارجی و بسیاری سوالاتی دیگر از این قبیل که به ناچار ما را به تدوین دو سند ملزوم می‌دارد یکی اساسنامه و قواعد دوران گذار و دومی پیش نویس قانون اساسی جمهوری ایران راهبری می‌کنند. پیش‌نویسی که باید بعد از افتادن جمهوری اسلامی و در دوران گذار به مجلس موسسان آینده ایران پیشنهاد گردد.

در این فرآیند باید گروه هایی که شبیه هم فکر می‌کنند به هم پیوندند و گروهی به گروه دیگر نپیوندند. اصل به هم پیوستن را که بسیار مهم می‌باشد، در عمل رعایت کنیم، فصل مشترک به وجود بیاوریم. در اثر به هم پیوستن است که می‌توان به تفاهم رسید و پلاتفرمی را تهیه کرد.

هر پلاتفرمی لازم است که تنها نماند و در جستجوی پلاتفرم های دیگری باشد تا پلاتفرم ها بتوانند باز به هم پیوندند و پلاتفرم بزرگتری را به وجود آورند. مانند آنچه در دبستان خوانده ایم که یک ترکه تنها توان کافی ندارد و شکننده است، اما اگر ترکه ها در کنار هم قرار بگیرند قدرتی پیدا خواهند کرد شکستن آن راحت نیست.

حرف آخر

فراموش نکنیم فردای برکناری و سقوط رژیم، به هر شکل که باشد،

جامعه آینده ایران حداقل در مقابل دو قطب بزرگ قرار خواهد گرفت: یکی قطب طرفدار جدایی دین از دولت یا لائیک ها، دیگری متشکل از کسان و جریاناتی است که می خواهد امور مذهبی و دینی در نهاد دولت و مملکت داری دخالت داشته باشند.

در جامعه ای که بخش بزرگی از آن را توده های فقیر و مذهبی تشکیل می دهد و قوانین و مقررات و رسومات اسلامی در اعماق آن نهادینه شده اند، برای طرفداران یک جمهوری مدرن و لائیک سه اصل زیر قابل چانه زدن نیست زیرا راه رشد را هموار میکنند. یکم؛ همبستگی لائیک ها. دوم؛ اصل جدایی دین و دولت. سوم؛ حقوق برابر زن و مرد.

پاریس هجدهم دسامبر ۲۰۱۶ برابر با ۲۸ آذر ۱۳۹۵

۱- (myopie) معادل آن در فارسی «نزدیک بینی» است.

۲- جنبشی انتخابات آزاد و حاکمیت ملت فرهنگ قاسمی چاپ دوم صفحه ۱۴۳ تا ۱۵۳ انتشارات جامعه ی رنگین کمان بنیاد آزادی اندیشه و بیان.